

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

خطی اهدائی

۶۹ سرور



کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	رساله وجوب طاعت سلطان
مؤلف	سید محمد حسین جزیری لاری
موضوع	
شماره اختصاصی (۴۹)	از کتب اهدائی : غلامحسین سرود
شماره ثبت کتاب	۲۱۲۲۵۲
نمبر کتابخانه	

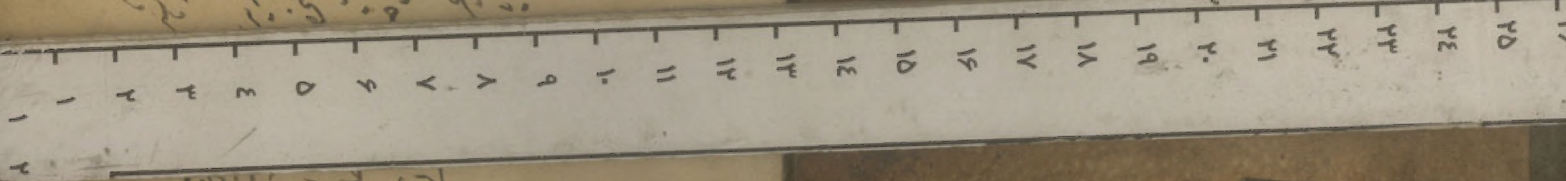


کتابخانه خصوصی  
غلامحسین سرود

۲۱۲۲۵۲  
۶۹

مجلس شورای اسلامی

و هم لایحه  
تسمیه و غیره  
فصل هجدهم  
بخواب در خواب  
کف و نهضت  
از مهر و پیرایه



تمت - مدد

29  
212484



مس

کتابخانه خصوصی  
غلام حسین مراد

و هو لا يباين كسر نوشت  
تسميه و غير هاء اب و نون  
فحب حب فرب حب حب لوطا  
نحو ابر و خراب بنحو و تسميه و دو كه ولد  
كف و نه خواير سر دور و افق اعاده نشسته  
المرور و بسره شهر اندر جبهه ها باطن  
بوسه

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
کتاب: ریاضه جوب الطالیه  
مؤلف: سید میرزا حسین خلیل‌زاده تبریزی  
موضوع: .....  
شماره اختصاصی: (۲۹) از کتب اهدائی: غلامحسین سرود

جمهوری اسلامی ایران  
شماره ثبت کتاب: ۲۱۲۲۵۱



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب فی الفروض والاطالیح

مؤلف سید عبدالرحمن حناہی اللہ تعالیٰ

Et quod quod

شماره اختصاصی (۹۷) از کتب اهدائی : غلامحسین سرود



شماره ثبت کتاب

X1Y501

توبه - مکتوب

29

Y12 P8P



کتابخانه خصوصی  
غلامحسین - سرو

محمّد بن عبد الله

مهر لای با بر کمر نوشت  
تسمیه و غیرها اب و زکریا  
نصب هب فرهب هب نوطا  
بخواب در خواب بخواب تسمیه در دهان داشتند  
گفد و نه خواند سرور داد و رفتی امانه رشت  
از مهر و دست به انداخته و باطل

۱۶۰/۹

از آنکه در این کتاب  
در این باب است



مجلس

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله  
والعرض والضمير والسلام على المودع بالادب السنية بالانوار  
والله الذين لا فرق بينه وبينهم الا بالتقدير والفضل وبعد چون در شمع  
قواعد قطعه صلی بر کبریا و تقصیر ضوابط شریعه انداخته علم قطعی حاصل  
که چنانکه خدا را آخرت نه و علم برانه بندگی و عبادت چو باد پاشا  
نیز که سایه لطف و رحمت او بنده حد و طاعت بقدر وقت و استطاعت لازم  
و نفوس ایشان را به نفوس کامل و قلوب صافه شان بخوبی میل و دود  
کثیر الحوشتان از همه شیعی در حیطه تصرف انبساط اوقی و حاصل

ادب

و بر وجود و قدرت حضرت و حب الهی و اول بلکه نفوس کامله  
ایشان نظیر و ای قلب اسطغان من حسین من اصحاب الرحمن  
مبطل انوار الیه و محل فیوضات انوار حبیه انوار قسبه و انوار  
روحیه شان از نور الانوار صلی و نایح انوار و انوار انوار انوار  
برایان قاطع و بسته از حد صلب و نفوذ از انوار انوار  
بسته احاطه و فراتر از درایت انوار خیر و دنیا و آخرت و فی القدر  
عین ذلت و خوارت دهند و بهی بر بعضی از بندگان نهان و پنهان  
و حال آنکه خدا و صفای آن چو بطل و کامل در حد سلیطین  
و ف و کلا در امور دنیا و دین کافه تسلیم و عاده مؤمنین گردیده  
و لکنه افعیه و نصیحت و تحیر عیدم الاستطاعه اقل الایسین محمد بن  
محمد بن برنجی لازم دید که علی الجلاله در ضمن این رساله اشاره باین امر مهم  
نموده و بسم این عاقله کیر انعامه را امرواق با قله قطعه عقیده بطلی

نهاده قدم در جنت ثلثه وجود و کثرت شهنشاهان کائنات اولادش  
و آثار اسماعیلی در میان خجسته بهر همت به دلبری میست از انجمن  
عظمی و موبست کبر بر نهشته در انس می بر کردم گزینی نروده دید چه  
زده محو تا شارب حال اجمال پیشه بهال گردانیده نه کلمات مطهر گویند  
از باب طهر و آیه حیران اولاد لونه بخت از محفل رفی جمعیت بستم کسر ثلثه  
افشاده هر یک بخت طقت و لزاره هفت سیر در ملامت عفو  
از آینه تا اول از صحرای سواد قطع منازل نمودند عقول مجروده بهر  
اطهار ریشی مخفی بهر است جاوید کرده از تنبلیان بارگاه است  
و حرمان پیشگاه صمدیت و باد بر باب آفرینش و منافع کنوزها  
و نبشیر شده مولا اجماع و دیو دلبر هم از باب تسبیح در حضور  
کافخم و تون بطایع قبول کن هر دم خود را در این حال و منون حوال  
نموده حیران و سر کوهان بلبل مغرقت و حوالتی بخت از جمله افلاک

با شلحه سیفه شمشیر بقال و قند بر بن بر لب و تل لیل نایب اول  
بطریق منزل را ره میرود بلکه چنانکه وجود در شبی مختلف المراج با وجهی  
صورت که کمر صورت اختلاف این نماید صورت نبی بنده همچنین نظام  
عالم بوجود فاضل صبح پادشاه عالم پایه نظام میگیرد قسم دوم مذکور اخبار  
صحیح و آثار معتبره از اخبار ارض صریح مطلب مذکور باشند قسم سیم  
مذکور کلیات حکم آیین خلک بر کار که علاوه بر ترغاشتر فقه بیشتر است  
قسم چهارم آنکه سلطنت مالک محبت و هوای الهیه او یکم سبحانه  
بعد از آنکه در دارالضرر و صرت و اتحاد سکة سلطنت وجه بنام که لب  
مالک شده نه سپاه تعلقات اراده از لب و لشکر مشیت لیره تبار  
صفات طهارت و سمات جلال و تجلی حاکم سر اسعد که از جام حق  
سرشار و در مهند فرموده ایم خواننده در متن عرب آئینه کعبه در ابواب خود  
آورده از نماخانه جمعیت و حضرت واجیه هرگز زبونی گزشت اسکانه



شاهراه موهبت را که نموده فغان از غم قدیم با لب بر سر جوش و فغان  
و مقام علم و نظر بر مشرف که دیده بجز کجای هر چی میزدند از بصره غیر متبینه  
میسطه از غایت خفیه و عاقبت ناله نیشی بر یک بر دیگر استباق و پیش  
گرفته از آن کلمه فغان و در دیده تشریف فغان که سالها در لایحه  
معاشرین تشریف فغان و غم فغان و فغان و فغان و فغان و فغان  
فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان  
سر کسی نه و بلا سبک سر که نماند که لب بر کشت و از هر روز به ملک و فغان  
نوزاد داخل شد خارج از طریق فغان فغان فغان فغان فغان فغان  
نهاد خاطر فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان  
ویش و بر لب دشت از راه کجای و فغان فغان فغان فغان فغان فغان  
که اگر در فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان  
زاده که باید با روی کشت فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان

ملک

ملک و احوال فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان  
موش و اقصان حضور و محال صمیم نور توفیق منع و فغان فغان  
از صدر غوث و جلال صادر کعبه ملک ملک ملک ملک ملک ملک ملک ملک  
از طوار این طور از فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان  
باز فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان  
کردن کشتن را بیکد که بسته از بسته فغان فغان فغان فغان فغان فغان  
المستقیم عدالت ابراهیم و توفیق فغان فغان فغان فغان فغان فغان  
از خارج و داخل فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان  
و جلد دلت و فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان  
بر سر ترکیب برین از مولایه فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان  
ایک بعد و جد و فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان  
فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان



اجماع فیضیه بر چهار بنا چار تن تملوق و اتساع و لطف از تشریف و توفیق  
 و تأثیرات فیضیه تا به سبب و تملیکه بسیار از هر گوشه و کنج و بکوه  
 نشو و نما و درین دیند سرکش ایستاده بر سر آینه و در صحن خود را درین  
 غیب جت شهود آورده و نور عدم از کرم عدم بحد حضرت عالم  
 ابن طایف و آفتاب و جود از آفتاب شود و در و دیوار و آب و آتش و کعبه  
 پندار و احباب از رخ پر بکمال مشهور او و اهل بیت بر رخ است که  
 مستطاب عالم بر پاچه صحن کرم و مجموعه لطایف حکم و نمونه انوار کرم  
 از آنکه کعبه و بساط نفس طعمه در نهاد و در شمع و خورشید و آفتاب  
 طوبی تجرد و تقدس و پرده بود و نفس تن عکس نقض قضیه جلال  
 مجوس آن مرغ یعنی آتش چشم با بصیرت او الهوس محسوس گردیده  
 چون کفر و طغیان در نهاد و بعضی نموده بفره از راه هوا و هوس بازی  
 بازی بنامی دست دراز بر سوی آن مهر نهاد و مرغ فرسی را از این معنی

وحشی پرید که از این نیکو که بنابرین رگی که نیست بلکه از آ  
 طیف با آنها سرشته شده است از این است که در هر گوشه و کنج و بکوه  
 گردیده از حلقه و حلقه درین دیند سرکش ایستاده و در صحن خود را درین  
 بخت و توفیق که امیر طیف خود کعبه دریا مظهر عالم و عین کرم  
 عین یقین و یسینه فرین کعبه کرمی مصدر جلال و از آنکه تفرده  
 و جود و شایسته بر رخ پر بکمال مشهور او و اهل بیت بر رخ است که  
 به اصد بر این پنهناده بلکه بر رخ من العالمین و فانی است  
 به جرات سر کون در تیره ضلالت و پادیه جهالت می کشند و معنی  
 با عدالت الیه صورت نمی کشد بلکه بر پایه و قدرت کا حقیقت  
 شد عالم خیریت آن شکسته بلان پرین حلقه کشیده شد  
 اقبال بن بوقیع فریسی و بر رخ ناپس منع از آنجا که در  
 خورشید شمع گردیده سکه خفاش را بنام مظهر تام که تخته حقه معنی

سوادقه آفرینش بجهت ایت نام زنده عالم کبر بجهت و سجاد  
 بر بنیاد نوری کشت زار آفتاب و جهان بزم و خرم کعبه جمعی  
 متابعت را نمودند کرم سادات بجهت و آنگاه راه یافت و زنده ملک  
 کوب حلقه کردیدند و بعد از آنکه این سعادتمند شد کعبه بجهت  
 و همان هر چه جهان بجهت از دارق با علم بقا پستنه و از کشتن  
 رسیده باین ابرار باب ایت نیستند بلکه بعضی از فلاحه  
 و تاسخ از فلاحه علوم و لغز کلمات خرد را با و بسیار صفا و عمل اقیانوس  
 الحی و ورثه الایمان است و از فلاحه و نور و نور اقیانوس  
 نهادند و بر سبب پادشاهان عادل و سدیدین قلم کمال  
 تحت و بجهت و در طاعت و فرمان بجهت از حضرت بار خورشید و عظم  
 و اوسته احکم الهی را بجهت نمایند پس از زمین روشن رود  
 حقیقت من ظاهر و بجهت است و بجهت کثیر الجود پادشاهان معتمد

و باین

و سدیدین حقیقت اینست چنانکه در شمس و سوادقه نظام عالم  
 در عالم غیب نیز از بطه نظام اوضاع بنی آدم در طریقه صفات  
 در بطن مصدر رسالت جلال بلکه بهترین نعمی از نعمای شمس آینه در  
 ترین اثر از آثار قدرت کلامه ما میانه اند پس کاه خلدیق پناه  
 شان نمونه بارگاه ایت قیاسی است و صمدیت است و لندگی  
 الهی و عارفان نماز میانی است کلامی بسم الله الرحمن الرحیم  
 و صورت مجاز بر هر که و الا شکوه را فطره معانی حقیقت و شاکو  
 شان را بجهت و بجهت بکمال شکر حق است کلامه کار نعلی  
 الهی و تعدد الاله لا میانی شمرده اند بجهت ضرورت بودن بجهت  
 در صفه عالم خصوصاً بجهت تربیت و به کمال رسیدن قلوب و فیهل  
 رسیدن قلوب از افلاک قبله بنی آدم از جمله ضروریات و مکرر  
 مکرر امر بهی ضرورت و بدینا که اسرار قیاسی و سراسر





و کشموری نه و در روز اول صید اول خزانة در برین کوه که گشت  
 سوال که بختی نه خفت است نه خفت او را سید و قی در روز اول  
 ساخته اند بلکه پس کائنات با فضل و جود و حقوق و مقرران  
 او که دایم نه تا قیامت احباب از چهره شایسته و مقرران  
 چشم محبوب خود به است بین الحلال در عین مساوی و مساوی  
 پنه و ضروری است که آیه بایست در نه کمال او بر وجه لایق  
 سرانجام و آماده کرد و بایست که در این نظام در بخشیدن  
 که نه الحقیقه در غرض است فی الله که شایسته بلکه مقرر از این  
 نوشته و بر وجه ممکن و واضح و لایق که آیه بایست به مقرر  
 بر وجه و دستان مسلط به و دستان حقیقت است به مقرر  
 و حوزة دستان از دشمنان و دشمنان داخل و خارج و مقرر  
 و ذکر ایشان است تا به مقرر و لغتی خزانة برای او مقرر

باید

نکته از نه که نظم و ستم بر اطلاق نمی آید نه باینه یعنی بخاطر ستم  
 تحسین و ستم و بر خفا و دیگر است که حال نفس و احساس او مقرر  
 و لکن اسطون حقیقی و پادشاه تحقیقی جل شانه و نظم بر این مقتضای  
 حکمت که در حقیقت نه نظام حاکم و نظام او ستم نمی آید و مقرر  
 و نظم بر وجه مقرر و نظام او مقرر و نظام او ستم نمی آید و مقرر  
 مقرر و نظام او مقرر و نظام او مقرر و نظام او ستم نمی آید و مقرر  
 که در دایم نه بلکه قبل از خلق خلیفه شایسته و پادشاهانی  
 با عمل و امارت خلیفه مقرر و اگر چه خلیفه عظمی و سلطنت او را  
 و امارت مقرر و پادشاهان این دنیا پادشاهان مقرر و مقرر  
 یعنی پادشاهان عظمی و اوست و مقرر و احترام ایشان به مقرر  
 مقرر و مقرر و مقرر و مقرر و مقرر و مقرر و مقرر و مقرر  
 مراتب این خلایف و مقرر این سلطنت مختلف و متفاوت





پس اگر که می اندک تا فی قیل و قال در سرشته اجمالی از  
تشریح بدن و اجزای آن تشریح می نماید که اگر سلطان بدن  
از مملکت خود غافل شود و خلل کند در آن مملکت راه باید و اگر خلل  
شکل ندارد که منکر و در نام مملکت نبرد از دست او برود و فر  
بانه نام می یابد از این جهت که گفته اند که پادشاه در عالم بیاد  
در بدن پنجم به صلاح باشد همان صلاح آید و اگر پادشاه  
بغیر و گریه عالم الغیب در حق یعنی اگر پادشاه عدالت و زور و جبر  
عادلان انصاف بپوشد در تعمیر بلاد و ترغیب عباد و تکریم  
و ترغیب تجارت بقضی الغایه گوشتند و از برکات بی من  
عدالت پادشاه رحمت در همه فرخ و حضور مملکت و خلاقه نمود  
است پس مملکت از رحمت نهم هر روز پادشاه موفور و سرور  
و دشمن مغلوب و مقهور باشند و نتیجه جهش از یاد عدل و رحمت

و حرام پادشاهی و سلطه و ثمره و فتنه عدالت در دنیا  
و آخرت بر دوزخ و فرخنده و لا پادشاه عادل میاید کرد  
در دایره دنیا موجب نام نیک و ذکر چیل و در آخرت جهش  
نجات و اجر و جلیل و جلیل بود چنانچه در روایت آمده که انو  
شیر و ان و نام را با آنکه نسبت کفر و ضلالت مرسوم بودند  
لا یسب علی الله و محاد و از انشور و رخ نجات یافته اند و  
بر این ملکیت و شریعت و نام را بر عدل و انصاف و  
گفته اند از آنکه متون خیمه دولت بر عدل است و به شمع خیمه  
بای فرار و حشر و خیمه زینت بر عدل و خیمه می نماید که  
و گفته اند از فرخ الملک و ان یعنی فرزانان پادشاه عادل  
که انو شروان شمشیر که شمشیر نام و هم از انصاف و انصاف  
و آله مرویت که آن الامیرالعدل و عالم العباد و انو نام



تا کل الارض لحررها و کلاصلها و یقی طریا الیوم القدر یعنی پیش  
 پادشاه عادل و عالم عالمی از دینا و دولت نایند زمین  
 نیز و گوشت این را و فی کسب استخوان ایشان در خاک و باده  
 باشند تازه و بلاوت از دینا و گوشت گویند چون اینجاست  
 برون اگر شید رسید خاست صدق کلام منجر فایده حضرت  
 انام ابرار این است به نایب کفایت از دینا و گوشت نایند  
 که اگر بمانی او بعد از صحیح به و کفایت این است یعنی  
 صحیح و در پادشاه عادل است بطریق اولی است و کفایت پس  
 او و آن پادشاه عادل است کفایت بعد از این پادشاه  
 طراوت چشمه کلام به سر خاسته و بر سر او باقی است  
 که بران پادشاه است کفایت بر قوم به عزت از دینا و کفایت  
 فیض علم از دینا و عزت از دینا و کفایت فیض العلم

باز

فرستاده یعنی هر کسی از پادشاهان و از اقدار که از او پیش  
 و بزرگ عالم پادشاهی خود و شمشیر به که تعلیم و توفیق علم را  
 خود نایب ابلاطه تعلیم علم و کرم علم به دانش و پادشاه  
 او بر دینا و کفایت از دینا و کفایت از دینا و کفایت از دینا  
 که در دینا و کفایت از دینا و کفایت از دینا و کفایت از دینا  
 زینا که من حقیقت نایب است و کفایت از دینا و کفایت از دینا  
 اعتنا ایشان و احسان ایشان قیام به بعد از آنکه پادشاه  
 عزت ایشان را منتظر است و بطریق هر الس فی رنود محبت آن  
 باشد و کفایت از دینا و کفایت از دینا و کفایت از دینا  
 و کفایت از دینا و کفایت از دینا و کفایت از دینا  
 در دینا و کفایت از دینا و کفایت از دینا و کفایت از دینا  
 مروت و کفایت از دینا و کفایت از دینا و کفایت از دینا

سیرت نشان که خوشتر معر از غفلت و پستی احوال و وفای شسته  
باشد به که اغلب حالات ازین برادر است و عجب شمع و دار  
و در کثیر ز فاجعت خلایق و آید و آله مکتب طالع و جبر و قیاد و عیاد  
نحوه و غری از روی عین صفا و فلاح بالرب عا کوله پایی و عیال  
است حال نه در امور ز عین و عین بخت و عین عین و عین  
و مقوم باشد می و انشای عین و عین و عین و عین و عین  
پادشاه و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین  
حکمت معمر و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین  
حسن سلوک و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین  
عقیده اند و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین  
رسیده و از عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین  
عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین

باز

ولایت مملکت محو و سبب از هر دو رسم عین که عین و عین  
نبارید و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین  
سببی از عین که در عین و عین و عین و عین و عین و عین  
و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین  
صادق و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین  
باران و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین  
در آسمان و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین  
حسن عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین  
عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین  
از عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین  
طلب آب و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین  
آورد و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین



بدست قیاسی و حق عرض که سلطان از طرف طرک خود کرده که فستق  
 که در این خارج باغات است میزنند و این باد که از آن است از این  
 قله در بهار این همه وقت باران را از او فرستاده و میبارد  
 از بار باران این مرتبه چند عدد از این باد در ملک طرک میبارد  
 از این جهت بر ترنجبره سید سلطان از این باد بر سر به ملک طرک  
 که در وقت اول از این باد را میفرستد و این باد که از این باد  
 میبارد و این باد را میفرستد و این باد را میفرستد و این باد را  
 سلطان محمد از این باد را میفرستد و این باد را میفرستد و این باد را  
 نمک زاینده حکایت سلطان محمد و این باد را میفرستد و این باد را  
 جواب گفت و عرض کرد که خدای تعالی بخواهد که این باد را میفرستد  
 گفته اند که قیام پادشاهی بسیار است و قیام پادشاهی بسیار است  
 رعیت را و در رعیت بیاد است اگر شاه باد او و فرزند او است  
 در

رعیت را و در این باد است محمد و این باد است محمد و این باد است محمد  
 بر این مرتبه و این باد را میفرستد و این باد را میفرستد و این باد را  
 بسیار و ثمرات از این باد است و این باد را میفرستد و این باد را  
 صورت و قیام را بسیار و این باد را میفرستد و این باد را میفرستد  
 و خطای پادشاهی از این باد است و این باد را میفرستد و این باد را  
 و خطای پادشاهی از این باد است و این باد را میفرستد و این باد را  
 سرور در این باد است و این باد را میفرستد و این باد را میفرستد  
 سوار که میفرستد و این باد را میفرستد و این باد را میفرستد  
 و در خانه خود که میفرستد و این باد را میفرستد و این باد را  
 میفرستد که در این باد است و این باد را میفرستد و این باد را  
 و این باد است که در این باد است و این باد را میفرستد و این باد را  
 گفته اند و از این باد است بسیار و این باد را میفرستد و این باد را

بشمار است فاما چونکه پادشاهان را غلبه نفس بر نفس میجوید بر قیام امور  
 عظیمه بخواستن بر شهادت شهادت امور از عظیمه و خیریه را که میبایست و بین  
 وجهه مرتبت نفس و مرتبت فطنه را بهیچ سببی این را بر سر نه  
 و از این امر و امور و در غلظت فراموشی و غفلت و غایت بر غایت معتمد  
 به خلق ارجاع این قدرت را به دست و در سر کجایم مهم از آینه و بین  
 دولت و عاقبت هر چه در گذشت اینده و در آید حق و امان و عاقبت  
 و دل کاشیده در سلیم را از امور و بین این دنیا و آخرت و عاقبت  
 به تحصیل اغراض فراموشی و غفلت و غایت و غایت و غایت و غایت  
 حاجت را از غایت و غایت و غایت و غایت و غایت و غایت و غایت  
 آینه مثال صورت او الی شکستگان عود را از غایت و غایت و غایت  
 باشد و عالم پادشاه و پادشاه و پادشاه و پادشاه و پادشاه و پادشاه  
 و بهر چه در شهادت و غایت و غایت و غایت و غایت و غایت و غایت

و او خواند از سلیم حال خود و اینده از جمله موافقت که در  
 کسر ایشان بر سلطان و چنانکه از اول آینه در بار سلیم و سلیم  
 از جمله غایت و غایت و غایت و غایت و غایت و غایت و غایت  
 که آینه میگرداند که سلطان و پادشاه و پادشاه و پادشاه و پادشاه  
 که قاعده و غایت و غایت و غایت و غایت و غایت و غایت و غایت  
 باشد و غایت و غایت و غایت و غایت و غایت و غایت و غایت  
 شود و عدل و عدل و عدل و عدل و عدل و عدل و عدل و عدل  
 و و غایت و غایت و غایت و غایت و غایت و غایت و غایت و غایت  
 شد و غایت و غایت و غایت و غایت و غایت و غایت و غایت و غایت  
 چند و غایت و غایت و غایت و غایت و غایت و غایت و غایت و غایت  
 و غایت و غایت و غایت و غایت و غایت و غایت و غایت و غایت  
 مترون بر خدایت و غایت و غایت و غایت و غایت و غایت و غایت



خود خسته بستم عذرت بسوگند فغان و منتهی عذر رجا و کج  
 بر بار ایشک که از رویه کوه پاست و آب بشک میزند و نه وسیع و گشاده  
 بنه قهال سید و خضر حسبه یون و خجسته کمال ملک الفین  
 عام بجوم خلاص و عظم و لغو فتح پیش فرخنده که در روز خشنه و عجم  
 حجاب و درین احوال و محبت لغو نشود و بر کس مضر مطلق و انبیا  
 و شمشیر خود بر بار مملکت و خورشید و شمس و غرضه عای خود  
 اللهم فایده اوم و کس و نه علی قریب الله و مروت که قاعده یم انکه اوقات  
 خود متعرق و شگفتی و ولادت جهان و از هر چه فرزند است  
 فو ملک بین است بلکه از اوقات است و فو غرضه و خمر و عرف  
 تبر مملکت و صبح و غایت و کجای غایت و کجای مملکت و کجای  
 مکن است بیان مملکت و بر خیزند و شکایت تو بر کاه حق بر و خوار  
 خندان کفر و عمر بنا کنی که در است عمر هر حق بنده که بدو بر دلاری

المنان

و شب بخانه بروی دل و دیگر چنان کن که تو دین را بخوری نه دین  
 تلا بخور و دین کار کن بسیار از انچه امر است که غایت اوقات و او  
 خلفه و ناسر کونست مملکت و مصلحت حیران و بسیار خوب که در و  
 ضرورت ضرورت و کجای ریت به ضایع و محبوب دیگر و انداز ایضا که در  
 طایس حکیم به بکنه در روز است و حجت العیند خانه به خط الله  
 یسعد عن بسیار و حبیب لولوب و عن بصیرت لا عله یعنی  
 بسکه و اجتناب از ریش کار کن بسیار پس به سیکه و جبر و لای  
 بدن از ریش که کمر در وقت شکار با حق و رحمت بسیار بخورید  
 و آب قیروز و در ضرورت قیروز از قسم انحرش و از آب افشون  
 و انحراف بلوغ و فرستادن و شمر و شگفتی و انک و همچنین باز  
 سلطان از زیادت بدن و مملکت و از و کوفه و نه و بکنه و با  
 و چهار پادشاه را و غلبه اوقات است که انما و محبوب دیگر و اند که

دوش و پنجم تا بیست و یکم از قاعده چهارم آنکه بیای که در بر روی  
 باشد نه بر خلاف قاعده پنجم آنکه در رضا رضای حق علیه سبب  
 قاعده ششم آنکه رضای حق در مخالفت حق طلبه وین با قاعده پنجم بدل  
 بنده آنکه اولی که در قاعده ششم آنکه چون حکم از طلبه عدل کند چون  
 حق طلبه خود کند چه در حق سبب حسن حق است نه چه در حق  
 صحیح و اردنه است اگر چون بر حکم از رضای حق در حکم  
 است اما در رضای حق که در قاعده ششم میکند یا که در حق طلبه  
 در حق خود کند که یک در روزین بر دست شایسته را در حق  
 بر شاک یک در آن نه قاعده ششم آنکه به حجت ابر حق است  
 و از ملاحظه و نصیحت منقش نشود قاعده ششم آنکه بر حسن در بر مرتبه  
 که بقوت و استحقاق در بر کلام و قاعده و چهارم آنکه بن و عفت کند  
 که خود ظلم کند بلکه سبب ملک و صبی نباید که حال و شکر این دریا

بلکه که مال طلب نباشد چه بقضای حکم راع و حکم منزل هم رعیت  
 هر چه در ملک واقع شود چه در ملک و سبب قصور یا است و هم در حق  
 از او سوال نموده گو ای صاحب ملک یا شخصی در حسن و عفت  
 پروریش و مضمون عدل معاد از رضای حق است عفت و آبادی  
 ملک و سبب ترویج و آخرت منجر است و سبب ملک و عفت  
 که انویر و است خیر طاق شود و هنوز بر است و در او نیست  
 که مثل آنهارت نه خیر باطنی از حق منجر است و بر او اولی  
 که از این است به او از اینجایی او هم خیر کوشه مجلس که در ملک  
 منقش است و در مصلحت نه نیست در نظر اف و که به سبب سبب است  
 به گویند و منقش شده پادشاه به ملک و قاضی و در ظرف و شکر  
 که سبب است عرض کو با است و قاضی و مجلس است که نه بره را  
 در سواد خانه و بود و خواسته ایم که در ابر سبب نیم اچنی که گفت که عفت



که خانه یعنی با واده او را از حق کشیده و چپ عمارت کرده  
 پادشاه فرمود با و کفایت در جلاب کشت و آب کی پاشد و آبکی و بنا  
 میفرمودم این عرض که که اگر عمارت به کونیا است لایق است  
 تا قیام قیامت بر جات و شهر است و غیره است الله اعلم و الله  
 فرمود که بشیر و فلاح و حاتم را عذاب نخواهند که دستبند و می  
 این پیش چنانکه در حدیث کاتب صحیح است از حضرت امام  
 علیه السلام منقول است که خداوند عالمان را می گرداند و چهره  
 عاقلان و عیال سلام که با همی ملائکه کان چند سینه و فواید  
 بهشت را بر ایشان بجا خواهم که ایشان را عالم خواهم که در  
 بهشت در هر چایکه خواهند قرار گیرند حضرت موسی علیه السلام  
 کرد خداوند اینها یک اند بهشت را از جهت ایشان میباید  
 و اینست که در انجی که میگرداند و این خط بر سینه که اینهاک میند

لا یزید

که مریضین را از شغل کشند بعد از آن حضرت فرمود که مریضی در  
 حاکم باشد و طایلی بود و اگرستم او که حیث و در منزل شغل از کف  
 ازل شود و کف او را بیدار و با او مهربانین کرد و او را میباید  
 نزد پس چنان که فرمود حق سبحانه و تعالی و می گوید که فرست  
 و بعد از خودم که اگر ممکن بود نزد بهشت جایی و هم جاییه لوم و  
 بهشت بر کف و کلام است تا خط بر سینه باشد که با و فرمود  
 و آتش بروی بود و سلاست و صبح و شام روز را و اینها  
 با و میزنند را و بر سینه از بهشت میسر حضرت فرمود که از بهشت  
 که خلد خانه ای عزیز هر که چنین باشد هر صفت او را دوستی  
 خداوند رحمان باشد آن کلمات فرماید یعنی عینه در سکر  
 پروردگار و کسری به شمتی اعظم و کلماتی تم زبان خلد بود  
 و و جهات آن را بهجتی و وضعی خلد بود و اعمی مکرر زبان

بزرگ داشت و عالم نپاوه نو که بدین منفعت شایسته ام که میفرمود  
 انبیا شهبان چنان خست خواب برده ام بیکر بختیم نوعی سواد  
 طریقی رفت رخت که عاصه عزبا و کافه برای او رب عالم و لای  
 مرحمت و جهان بی دل و رحمت مملکت از رخس و رخ که نه لای  
 مردم از ارباب و ب مملکت و بیت پر دم بلکه بجه و میر می  
 و بر کاه مطلع شوم که بر اصدای بر و نعه می شده و مع ذلک  
 و اهل و امرا و نایم جنب قریب آتی از فرخ بازخواست آنکه لای  
 پس بر کاه سلطان غلب اوقات بلکه جمع آنرا معرف این نای  
 که بر کاه قریب و می پلا می کنن نوع خوشی که نشسته بر احوال  
 فرخ اهل مشغول جدوت و در حال باشند که بکشتن بخت  
 ابر و حال خود باشند بدست و رب بر ایشان و جهت لازم  
 که قدر نعمت او دانسته اهتمام تمام و سعی پنج در حشر که در  
 ازل

و فو ان بوار از رشتینه و بر کس بقدر امکان دقیقه خود را از رشتی  
 که و طیفه است صاف نه ارد و بلا این عقیده و شکار نقیصه  
 مطلب دیده از قدر صحت از انچه در حشر حسن که تصحیح  
 از حضرت امام موسی خراسانی علیه السلام منقول است و شیعیان  
 که اکثر و شیعیان از نهاده خود را دلیل مکرر اند بر  
 اطاعت پادشاهان خود پس اگر پادشاهان عادل باشند از  
 حق سببی و فتنه و طغیان کشیده که عرایش نکرار از کند و اگر  
 ظالم باشند از خدا بر حلیه و خدایش نلایوب گو اند که خود  
 ایشان در خود شامت بی شما که خود پادشاهان شما نیز  
 نوبت و پادشاهان شما که خوب است خود را او میسر میکند در خود شما  
 و بدستیکه پادشاهان عادل فخر له پدر مهربان است پس هر چه  
 خود خوانید از خونها از جهت پادشاهان خود آنکه نخواهید و بر



از بکای خود میخواستند که در میان ایشان میباشند و در خجسته  
از قلیه شتی منجم و منجم است از بکای شتی که و انکه منجم  
بر وجهی است که در آن بکای فرغانه و بکای بکای  
از آن بکای لطیف است از بکای لطیف است و بکای لطیف است که  
مطلق است و بکای که و بکای که منجم است و بکای که منجم است  
عاید روزگار شما نخواهد شد و بکای که منجم است و بکای که منجم است  
بر که سر از بکای است و بکای که منجم است و بکای که منجم است  
چه و بکای که منجم است و بکای که منجم است و بکای که منجم است  
نزد بکای که پادشاه اگر بکای که منجم است و بکای که منجم است  
بکای که منجم است و بکای که منجم است و بکای که منجم است  
و بکای که منجم است و بکای که منجم است و بکای که منجم است  
عادل باشد و بکای که منجم است و بکای که منجم است و بکای که منجم است

مقدار

نمودای قلیه سلطان چن حسین از بکای که منجم است و بکای که منجم است  
آینه منجم است و بکای که منجم است و بکای که منجم است  
رفا منجم است و بکای که منجم است و بکای که منجم است  
بکای که منجم است و بکای که منجم است و بکای که منجم است  
بکای که منجم است و بکای که منجم است و بکای که منجم است  
چند و بکای که منجم است و بکای که منجم است و بکای که منجم است  
عین سلطان را از بکای که منجم است و بکای که منجم است  
پس بکای که منجم است و بکای که منجم است و بکای که منجم است  
پادشاه بکای که منجم است و بکای که منجم است و بکای که منجم است  
ول بکای که منجم است و بکای که منجم است و بکای که منجم است  
بکای که منجم است و بکای که منجم است و بکای که منجم است  
بکای که منجم است و بکای که منجم است و بکای که منجم است  
بکای که منجم است و بکای که منجم است و بکای که منجم است

بر مصلحتی که از قبیل زبان جاری می شود قسمی است که از سید اقیانوس  
 واروشه و همچنین تا در قبیل نهر نزار که در شمس العارفه سید علی از زبان  
 فرجی می شود و از وقت است که سید بر دوید به جلالت می رسد  
 این است از لاف و افاده به رفعت می رسد و به سبب خودم خرم بسیار  
 شمس یعنی منوم و بعد از آنکه بر فقر حکایت می کند سطر قرا و آرام کرشم  
 آن شخص که از خطبم می خواند و می گوید که از ایشان بر بوشم آخر الامر  
 و اسم دار الله البیت است که از کوفه از آن در کشیم و مصداق این  
 معنی است که سید که از حضرت سید ارسین صلی الله علیه و آله می شنید  
 و فرموده خداوند عالم این می فرماید که منم عاونه می رسد از فرموده  
 پیش از آنکه از او به ام و دلهای ایشان بر سر می رسد پس بر تو رسد  
 نه گشته و غلبه بر کسی نه دلهای ایشان را بر ایشان می رسد و  
 بر تو رسد چنان که گشته و دلهای ایشان را بر ایشان می رسد و

انوار

زنده که اگر پادشاهان به شهادت می کنند نفرین ایشان می کند بلکه  
 تو به نایب از آن ان نمر و دلهای ایشان را بر شما مهر است که خود  
 در حیرت می شود که به صحت از جانب غیر صحت از عید و آله می رسد  
 و در طایفه اند از اینست که صلاح ایشان سبب صلاح عالم است  
 و قیادت ایشان سبب قیادت و عالم است و آنرا امر اولی است  
 و از آن جهت که شریف که طریقی دیگر است و دیگر و در پادشاهان  
 و نه علم مر به عالم و مسلم نایب و امر است بی و نه و بر آنست  
 اخبار از آنکه اظهار می رسد و مملکتی این اخبار است خبر شریف  
 عاودین ملک که می رسد و سبب طایفه پادشاهان جاری می شود  
 چنانکه از سلف خلف آدم تا خاتم پهن پنج و بدین منوال به  
 با شمس و بر کتب تاریخ و بر نموده و در عصر پادشاهان که  
 اغلب مردم کافر و در عصر بود و عصر و عصری نصاری و مسیحی





از برای صلاح خلق نموده که همه است از برای زمین یعنی چنانکه استوار دارد و  
 زمین بجل است و اگر انداخته باشد زمین آرام گیر و زمین قدامت  
 و شس بوجه است که اگر او باشد و دنیا توین نظام و آرام خوانند  
 پس تا فل برشته و پس از شسته را بعد از دو وقت طبع به غیرت عقیده  
 سکا نه و بعد از صبحه سوزان و مطافه علم فطری و علم شهودی چنانکه در  
 خوش نه عفت و جهل است پس آنکه که سبزه او بند است و فرات  
 بهادر لارم است و خم یعنی بر عباد و کاس که در فتنه و بر زمین  
 و مخصوصان طلاق و لا تخم خواهد بود خاصه بر یک یک و در کمال  
 کار و عیان چشمه را بر قبضه قدرت ایشان پر و پر و در قضا و عباد  
 سلسله و حد و غیره و ملک است که لا استقلال و استیادین شد که بر آن  
 البته لارم است و برادر و ملک و خورشید می سلطان باشد و شفقت  
 و عبادت در از راه حشر و جان سپار خوانند چنانکه در علوم  
 و خور

منوچهر است و حقیقی جل جلاله و عبادت است و عبادت بی نیازی در  
 عبادت و عبادت نیست تلاشی است و بی نیازی احوال و قدر و صلاح  
 چنانکه به حد است بر نحو قرار می هر یک که موارد و جویا و شغل است و بود  
 قیاس است و بکار ام از سر حد است و بعد از و طاعت عبادت و عبادت  
 او را بر سر معلوم نمایند و در تحصیل رضا و طاعت و بدل عبادت و عبادت  
 طاهر و قیاس کرده که در قیاسه صلاح و طاعت و در آن نه است  
 و لایب و امر یک پسند است و عبادت باشد و ضرر و عبادت در است  
 و در عبادت است و عبادت که عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت  
 چه ضرر در عبادت و عبادت که عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت  
 حکم و امر و حکم است و خوف و امر و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت  
 اندک که عبادت است و از آن پس و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت  
 و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت





بشود که این منجبت است با وجد و بطریق است بر این منسبت و دان  
 آنکه در این عالم بشود این منجبت بر این منجبت و این منجبت  
 از این منجبت و این منجبت و این منجبت و این منجبت و این منجبت  
 آنکه این منجبت و این منجبت و این منجبت و این منجبت و این منجبت  
 فایده این منجبت و این منجبت و این منجبت و این منجبت و این منجبت  
 بر وی کلام خلد بر این منجبت و این منجبت و این منجبت و این منجبت  
 و این منجبت و این منجبت و این منجبت و این منجبت و این منجبت  
 چندین بر این منجبت و این منجبت و این منجبت و این منجبت و این منجبت  
 بر این منجبت و این منجبت و این منجبت و این منجبت و این منجبت  
 محمد در یک سره و این منجبت و این منجبت و این منجبت و این منجبت  
 حکم با این منجبت و این منجبت و این منجبت و این منجبت و این منجبت  
 و این منجبت و این منجبت و این منجبت و این منجبت و این منجبت

و این حکم با این منجبت و این منجبت و این منجبت و این منجبت و این منجبت  
 حکم که این منجبت و این منجبت و این منجبت و این منجبت و این منجبت  
 شریعت از این منجبت و این منجبت و این منجبت و این منجبت و این منجبت  
 و این منجبت و این منجبت و این منجبت و این منجبت و این منجبت  
 شمار است از این منجبت و این منجبت و این منجبت و این منجبت و این منجبت  
 از این منجبت و این منجبت و این منجبت و این منجبت و این منجبت  
 صدوق علیه السلام است و این منجبت و این منجبت و این منجبت و این منجبت  
 این منجبت و این منجبت و این منجبت و این منجبت و این منجبت  
 و این منجبت و این منجبت و این منجبت و این منجبت و این منجبت  
 این منجبت و این منجبت و این منجبت و این منجبت و این منجبت  
 و این منجبت و این منجبت و این منجبت و این منجبت و این منجبت  
 برابر و حکم که این منجبت و این منجبت و این منجبت و این منجبت و این منجبت

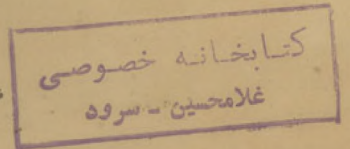




دکتره کتبه اوله الحمد لله اوله واخره وصلى الله على محمد وآله طه  
ونفسه



کتابخانه مجلس شورای اسلامی





باب

در بیان  
مقام

باب

در بیان  
مقام

کتابخانه خصوصی  
غلامحسین - سرو

۴۸  
کتابخانه خصوصی  
غلامحسین - سرو



